

## مکان سرمایه داری

جغرافیای جامعه موضوع مهمی است و ارزش دارد روی آن تامل کرد، چونکه درک از تکامل جامعه بشری و رابطه اش با جغرافیا را مهیا می سازد. این یک موضوع بسیار گسترده ایست، و می توان فهرست درازی از سئوال ها و جواب ها را به موضوع جغرافیا، از تشکیل سیستم منظومه شمسی تا تکامل گیاهان، جهان حیوانات تا تکامل و ظهور نوع بشر را، شرح داد. تاثیر شرائط جغرافیائی در شکل گیری اولین اجتماع جامعه بشری-عشایر، Clans، با فاز طولانی حائز اهمیت است. شاید صحیح باشد که عدم توانائی پیشرفت جامعه عشیره ای به مرحله دیگر را به شرائط نامناسب جغرافیائی نسبت دادونه بخاطر تکامل نامکفی ساختار درون عشیره. اگرچنین نبود، عشیره چند میلیون سال برای تکامل درونی اش نیاز داشت. جغرافی دانان موافقتند که درکل محیط جغرافیائی در پایان آخرین دوره یخبندان شبیه اکنون بود. در پایان دوره یخبندان، انسان هابعد از چندین مراحل گوناگون در آسیا، اروپا و آفریقا، نوع انسان دوران جدیدی با گونه هموسپین، Homo Sapiens، هارا آغاز کردند.

بدین ترتیب، روشن است که یک رابطه مشترک نزدیک و دیالکتیکی بین انسان و جغرافیا وجود دارد. برای مثال، اگر هوا، گیاهان، حیوانات، خاک و منابع آب آشامیدنی تحلیل یابند، انسان هاز بین خواهند رفت. گویا، همه این ها به وجود یک هوش عظیم بستگی ندارد؛ حتی، به وخامت گرائیدن موقت این منابع بشر نابود گردد. بنابراین، همیشه باید رابطه انسان و جغرافیا را مد نظر داشت. تا این اواخر، بیشتر فلاسفه، دانشمندان و فعالیت های مذهبی این رابطه را نادیده گرفتند. شگفت انگیز اینکه اسطوره ها-واقعیات آنها رابعید می دانستند-بیشتر به موضوعات رابطه بین جغرافیا با انسان علاقمند بودند. عدم تمایل دانش در این مبحث بایستی نتیجه جدائی هوش تحلیلی، Analytical Intelligence، از هوش احساسی، Emotional Intelligence، باشد.

مطالعات متنوع انسان شناسی و باستان شناسی تصریح می کنند که ۲۰،۰۰۰ سال پیش از میلاد سه گروه فرهنگی از انسان هابرجسته تر شدند. گروه اول، مردمان سامی، در آخرین موج مهاجرت از آفریقا آمدند. اینان، عموماً در شمال آفریقا و شبه جزیره عربستان پخش شدند و پاره ای به دامنه سلسله کوه های تاروس زاگروس، Taurus Zagros، مهاجرت کردند. یک شاخه از گروه دوم از کوهپایه های سیبری جدا شده و از طریق تنگه برینگ خود را به قاره آمریکا رساندند، در حالیکه شاخه اصلی به سواحل غرب و جزایر اقیانوس کبیرویا سرزمین های خشکی آسیای مرکزی عزیمت کردند. یک شاخه فرعی از این گروه دوم (شاخه فینو-اوگریک، Finno-Ugric)، فنلاندی، ترک در شرق و شمال اروپا پراکنده شدند. امروز، اینها مردمان بومی آسیا، آمریکا، چین، ژاپون را تشکیل می دهند. ناحیه پربار تر و گسترده بین دو گروه جایی بود که هند-اروپائی، Indo-European، ها ساکن شدند. این گروه اصلی است که دوره کشاورزی نوسنگی و سپس تمدن را شروع کردند. دو گروه دیگر تحول به دوران نوسنگی و تمدن را دیرتر آغاز کردند. تصور چنین گذاری بدون انتقال انباشت از گروه هند-اروپائی مشکل بود.

بیشتر انسان شناسان، باستان شناسان و زیست شناسان برجسته این واقعیت را می پذیرند، که دامنه های تاروس-زاگروس مناسب ترین شرائط برای انتقال به دوران های نوسنگی و تمدن را فراهم کردند. در بین فاکتورهای تعیین کننده وجود حیوانات و گیاهان گوناگون، باران فراوان، وجود رودخانه های پر آب، آب و هوای مناسب و زمین های حاصلخیز بودند. همچنین، این ناحیه با موقعیت ارضی ایدال، منطقه اصلی آموشد بین آفریقا، آسیا و اروپا، و مکان ایدال برای توقف کوتاه بود. هسته پیشرو هند-اروپائی ها بنام آریائی ها، موجد مرحله تمدن گردید. اینان نقش پیشتاز در تاسیس دوران های کشاورزی-نوسنگی و تمدن شهر-کشور و گسترش اینها در سراسر جهان را ایفا کردند.

من در جلد اول درباره تمدن بطور مبسوط بحث کردم که چگونه گروه های فرهنگی متنوع مهاجرت کرده و در سرزمین های دیگر تاثیر گذار شدند. من اینجا این موضوع را دوباره تکرار نمی کنم، چونکه عطف توجه من در اینجا نشان دادن نقش جنبه ای از جغرافیا در توسعه اجتماعی است، و چرا اقتصاد سرمایه داری سرانجام پیروزی اش را در انگلستان و هلند، که تاحدی ناشناخته بودند، کسب کرد.

جامعه شناسان معاصر نقش جغرافیا را عمدتاً برحسب جنوپولیتیک و جنواستراتژیک مشاهده می کنند، از اینرو، جنبه اساسی جغرافیا را منظور نمی کنند. پیوند رابطه بین جامعه تاریخی و جغرافیا (در معنای نامحدودش) امری پایه ای است و بایستی اولویتی مهم تراز نقش جنوپولیتیک یا جنواستراتژیک داشته باشد. این حائز اهمیت است که باید به ریشه پرداخت و نه شاخه ها! عمومی تر صحبت کنیم، برای رسیدن به یک دانش انسان شناسی و آگاهی از تاریخ، ضروری است که ما نواحی و تمدن های گوناگون را در رابطه با موقعیت جغرافیائی شان

بررسی کنیم. مانمی توانیم تاریخ را بدون موقعیت محل بنیاد کنیم. درحقیقت، تناقض دوگانه زمان-مکان ابعاد اصلی کیهان را تشکیل میدهند، و همیشه باید آنها مدنظر ما باشند. تاثیر متقابل این دودرهمدیگر، حتی توانایی تحول و وحدت آنها بخش حیاتی علوم را تشکیل می دهند. اکنون می خواهیم به داستان مرد قدرتمند و نیرنگ برگردیم. ۲۳ اما، اجازه بدهید بگویم که برای پراتیک دانش بامعنا، ما نیاز داریم رابطه بین روایت، آگاهی و علم برقرار کنیم. به نظر من دانشی بدون یک داستان را نمی توان بامعنا دید. و من باور دارم که داستان تاریخی مرد قدرتمند و حیلہ گرمفهومی است که باید سنگ بنای علوم اجتماعی گردد. ما برای روایت دقیق تر روابط اجتماعی متنوع به این مفهوم نیاز داریم. درحقیقت در آن نواحی که رویدادها و روابط فراوان روی دادند، استفاده از روایت ها سهم ارزشمندی در اختیار علم قرار می دهد. بررسی چنین انبوهی از رویدادها و روابط تحت سیستم **مذهبی بنام مثبت گرایی** (حروف درشت از مترجم)، **Positivism**، ممکن نیست بلکه، استفاده از مذهب، اخلاقیات و انواع هنرهای دیگر ممکن است بهتر به توسعه علم کمک کنند. همه این ها به نوعی روایت هستند. برگردیم به داستان مرد قدرتمند و توطئه گر، که چگونه خودش را به موقعیت مردمسلط ارتقا داد و خودش را در کانون قدرت برتر جای داد. او راه دراز پرپیچ و خم و توطئه های بسیاری را دنبال کرد. بدین ترتیب، مهم است که به محل هائی نگاه کنیم که این مردان در آن مراکز قدرت یافتند، و مکان هائی که در مواقع ضروری پنهان شده و یا پناه بردند. ما این مردها را بهتر می فهمیم، اگر آنها را به عنوان نیروی استراتژیک تصور کنیم که پیوسته تاکتیک های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و نظامی طرح کردند.

مرد قدرتمند و مکار نظیر یک دزد وارد اقتصاد منزل زن گردید. او تنها به غارت اقتصاد منزل قناعت نکرد، بلکه، به دفعات به زن تجاوز کرد تا منزل مقدس خانواده را به لانه دزد، یا مثل غار چهل دزد بغداد دگرسانی کند. او هرگز از ذهنیت خانن اش دست برنداشت. انباشت اولیه سرمایه در دو محل اتفاق افتادند: اول، اقتصاد منزل را اشغال کرد؛ دوم، درواکش به انحصار دولتی، انحصار خصوصی شبیه انحصار چهل دزد بغداد را خلق کرد. بخاطر ترس از جامعه و نظارت دولت، مرد قدرتمند از ابتدا با چهره مبدل بین جامعه و دولت رفت و آمد می کرد. او با مهارت در شیار و شکاف بافت جامعه خودش را پنهان کرد و در کمین نشست. وقتی که زمان مناسب گردید، همچون گرگی به طعمه اش حمله کرد. در مواقع دیگر، مانند آفتاب پرست، **Chameleon**، در درون مردم می آمیخت و در زمان مساعد، با حیلہ گری روباه صید اش را شکاری کرد. او متخصص تجارت در نکات حاشیه ای گردید و شهر و روستاهای خارج از دسترسی آسان تمدن را به دقت زیر نظر می گرفت. او می دانست چگونه با سازش بین شهر و روستا از آنها بزدد. او به اندازه کافی زرنگ بود که از سفر کوتاهی اندک فائده ای برده و سود کلانی از مسافرت دراز. حرفه اساسی اش این بود که مکان هائی برود که سود داشت. ولی، این حرکت اش را دزدی استراتژیک مشاهده کردن، آموزنده است! شاید این به آن معناست که بگوئیم "سرمایه میهن ندارد".

اگر، شهر، بازار و تجارت پیش شرط هائی برای پدیداری سرمایه داری بودند، پس، چرا، سرمایه داری پیروزی اش را در این مکان ها خیلی بیشتر کسب کرد؟ گفتنی است که، بجای عروجش در لندن و آمستردام، سرمایه داری می توانست در اوروک نیز پدید آرشود. در این لحظه، باید اشاره کنیم که سرمایه داری به عنوان یک شکل بندی اقتصادی رابطه مستقیمی با علم و فناوری پیشرفته ندارد. به باور من، دلیل اینکه سرمایه داری نتوانست در آن گذشته دور موفق گردد، شاید به خاطر انحصارات مذهبی، سیاسی و قدرت نظامی به سرمایه فرجه نمی دادند تا اتوریت خود را برپا کند. این مراکز قدرت، بیشتر آزمایش شده و مشروعیت کسب کرده بودند، احتمالاً، یک قدرت رکن چهارمی را مازاد دیده و به واسطه ساختارش تهدیدی به خودشان تشخیص دادند. گهگاهی، سرمایه تلاش کرد به عنوان رکن چهارم خودش را تحکیم کند، ولی، پیوسته شکست خورد. شاید این یکی از دلایلی برای نابودی شهرهای بسیاری گردید که ویرانه هایشان در مکان های غیرمنتظره پیداشدند. دلیل اینکه، شهرهای تجاری ثروتمند ناگهان از صفحه تاریخ ناپدید شدند (هم در دوره عهد عتیق و هم در دوره قرون وسطی) شاید به مقاومت سیاسی و نظامی انحصار چهارم، یا با سرمایه داری اولیه ارتباط داشته باشد. در تائید این گفته می توان به شهر هاراپا، **Harappa**، (دراوج قدرت اش در ۲۵۰۰ سال پیش از میلاد) اشاره کرد. این شهر بخشی از تمدن پیشرفته ایندوس، **Indus**، با معماری پیچیده، شبکه تجاری و سیستم نوشتن حیات داشت. این شهر بزرگ و ثروتمند حدود ۹ قرن پیش از میلاد از صفحه نقشه پاک شد. در حالیکه دلیل اضمحلال هاراپا روشن نیست، می توان با گمانه زنی گفت که خاطر رقابت و شورش اش علیه انحصار سه گانه کاهن-سیاسیون فرمانده نابود شد. شاید، زمانی که هاراپا مستعمره تجاری تمدن سومری بود، ممکن است تلاش کرد سیستمی مشابه آمستردام (اولین تجربه سرمایه داری) تاسیس کند، و این رویکرد تلاشی هاراپا را باعث شد.

حتی نمونه بس شگفت انگیز تر داستان «کارتاژ» است. این شهر را فنیقی ها، **Phoenicians**، عمدتاً بر پایه تجارت حدود قرن هشتم پیش از میلاد تقریباً در انتهای دریای مدیترانه (تونس معاصر، مراد) بنیاد کردند، و بخاطر موقعیت جغرافیائی غرب مدیترانه و شمال آفریقا،

سرزمین های دور و نزدیک کارتاژ را تشکیل می دادند. کارتاژ به ثروتمندترین شهر-کشور مدیترانه ترقی کرد و روشنی جامعه ای پیشرفته سامان داد، ولی بنابه شرائط آن زمان به تاسیس امپراطوری روی نیوورد. این رویکرد نقطه ضعف کارتاژ گردید، و تلاش کرد دیگران را از این هدف (محملاً دلیل جنگ های کارتاژ با رم) جلوگیری کند. برای رم به خاطر مکان جغرافیائی اش آسانتر بود فراتر از جغرافیای شهر-کشور حرکت کرده و با تصرف سرزمین های دیگر شبه جزیره ایتالیا قدرت سیاسی در شکل جمهوری و سپس امپراطوری را بنا کند. ۲۴

تنها راه برای بقای کارتاژ، آنچه بعدها آمستردام اقدام کرد، یعنی زمانی که از سوی امپراطوری های اسپانیا و فرانسه و اطیش تهدید می شد، کارتاژ نیز می بایستی با تاسیس دستگاه دولت سرمایه داری در پیوند با گسترش جغرافیائی (در شمال آفریقا، یا در اسپانیا، همانطوری که سلسله خلافت بنی امیه انجام داد)، قدرت شهر-کشور بر بنیاد تجارت انحصاری را بسط می داد. کارتاژ چاره دیگری نداشت، اگر می خواست از دست جمهوری شهر-کشور رنج نجات یابد. ولی، رم نیز غیر از شکست کارتاژ تدبیر دیگری نداشت، اگر کوتاهی می کرد، یک امپراطوری رقیب همسایه به برتری رم خاتمه می داد. درست یادآور رابطه بین کوبا و آمریکا. ۲۴

یک مورد مشابه دیگر، شهر مشهور پالمیرا، **Palmira**، در شرق سوریه بود، که در خلال اولین دوره بحران اضمحلال امپراطوی رم در قرن سوم بعد از میلاد قربانی رم گردید. من هنگامیکه در سوریه اقامت داشتم اغلب از ویرانه های پالمیرا دیدن کردم، و واقعا محصور این شهر شدم که در قلب صحرای سوریه با تنها چشمه ای، اطرافش را درختان نخل فرا گرفته بودند. این شهر با قلعه اش، دیوارهای بلند، آگورا، **Agora**، و معبد بل، **Temple of Bel**، ساختمان سنا، دره گورستان، بازارهای دراز و قصرهای شگفت انگیز بود. سنگتراشی هافوق العاده اند. شهری که آدم را در بهت و حیرت فرومی برد (در پی تسخیر شرق سوریه، داعش بسیاری از مجسمه های سنگی را از بین برد. مراد).

پالمیرا به خاطر موقعیت مرکزی در شبکه های راه تجاری شرق به غرب و شمال به جنوب اهمیت کسب کرد. همچنین این شهر به عنوان منطقه حائل بین امپراطوری های رم و ساسانی نقش داشت. پالمیرا برای قرن ها از طریق انحصار تجاری رشد کرد. ثروت عظیمی که بهم زد شاید بیشتر از دوره طلایی آمستردام و نیویورک امروز بود. همانند سرنوشت کارتاژ، امپراطوری رم از این شهر-کشور ناراحت بود و در سال ۴۴ پیش از میلاد، برای اولین بار رم پالمیرا را اشغال کرد. بعد از آن زمان تا سال ۲۷۲ پس از میلاد پالمیرا تحت اشکال متفاوت قدرت رم بسربرد و مهمترین شهر کاروانی امپراطوری رم گردید. در خلال آخرین دوره اش، پالمیرا از وابستگی به رم ناخشنود گردید، و خواست به یک امپراطوری نظیر رم متحول شود. آیا، پالمیرا می توانست آن چیزی را کسب کند که کارتاژ نتوانست؟

برای رم چنین احتمالی تهدید خطرناکی بود. امپراطور رم اورلیوس، **Aurelius**، شهر پالمیرا را اشغال کرد و آنرا به ملکه زنونیا، **Zenobia**، با موقعیت یکی از استان های رم و اگذار کرد. در برگشت به رم، به امپراطور خبر دادند که پالمیرا یک بار دیگر با خواست استقلال شورش کرد. امپراطور خشمگین دوباره به پالمیرا برگشت، این بار پالمیرای ویران شده را پشت سر گذاشت و ملکه زنونیا را که در صدد فرار به امپراطوری ساسانی بود اسیر و در غل و زنجیر به رم آورد. ۲۵

بنابراین، تنها راه باقی مانده به پالمیرا این بود که همان خواستی را انجام میداد که شهرهای لندن و آمستردام کنش کردند. پالمیرا مقاومت کرد. ولی، موفق نشد.

شاید آموزنده باشد آن دوره کلاسیک را به لیست قربانی ها اضافه کنیم. این شهر-کشور، محصول تجارت، ستاره تمدن بین ۵۰۰ تا ۳۵۰ سال پیش از میلاد بود. شاید گفت که آن پیشرفته ترین انباشت اولیه سرمایه داری را بهم آورد. انحصار تجار کلان خصوصی (نه دولت) تاهزاران کیلومتر دورتر تجارت می کردند. تمام ثروت به آن سرازیر می شد. شبکه های تجارت از شرق مدیترانه تا مارسه و از آفریقای شمالی تا مسودونیا (مقدونیه، مراد)، **Macedonia**، و از تمام آناتولی (ترکیه معاصر، مراد) تادریای سیاه تولید اضافی و پول به آن سرازیر می شد. قبلاً، آن فلسفه را خلق کرده بود و صنعتگری را تا لبه تاسیس کارخانه پیشرفت داد. هنر و فناوری ساخت کشتی به اوج رسید و به خوبی پول در چرخش بود. همه جا، آن مستعمره، **Colony**، داشت. ثروتمندان از همه جا به آن می آمدند. می توان شهر-کشور آن را اولین شهر کاسموپولیتین (ساکنان شهر با نژاد و فرهنگ متنوع، مراد)، **Cosmopolitan**، نامید. به نظر من تنها کمبود آن این بود که نتوانست وحدت شبه جزیره یونان را بدست آورد، این تنها بازدارنده ای بود که از پیروزی سرمایه داری در آن جلوگیری کرد. آن هیچ کمبود نیروی کار نداشت. در حقیقت، برده ها به قیمت بسیار ارزان در بازار خرید و فروش می شدند. آن به سطحی از اجتماعی رسید که اداراش می کرد یا از ساختار قدیمی برداره داری فراتر رفته و در چهارچوب مرزهای شبه جزیره یونان با ساختاری دولت-ملت به

موقعیت هلند آینده نائل گرددویا توسط رقابیش شکست خورده و به عنون یک شهر-کشور بی اهمیت به حال خود رها می شد. نیروهای زمینی پادشاهی اسپارت و امپراطوری پارس به مدت بیش از یک قرن به آتن حمله کردند. علیرغم موج حملات دشمنان دوگانه، آتن نستوه از دموکراسی اش دفاع کرد. سپس، چنگ اندازی پادشاهان مقدونیه، فلپ دوم و پسرش اسکندر، Alexander، منجر به شکست استراتژیک شهر-کشور آتن گردید. سرانجام، در مقابله با رم و پادشاهی های هلنی، Hellenistic، آناطولی، آتن شانس ضروری برای پیشروی بیشتر را از دست داد.

همچنین، من می توانم نمونه هایی از تمدن اسلامی و شبه جزیره هندوستان در دوران قرون وسطی را یادآور شوم. ولی، شگفت آورترین نمونه های این دوران شهرهای سرمایه داری معروف شبه جزیره ایتالیا بودند. ونیز، جنوا و فلورانس شانس کسب موقعیت آمستردام یا لندن بعدی را از دست دادند، به این دلیل که، سه قدرت مسلط اروپا اسپانیا، فرانسه و اطریش در آرزوی بناکردن امپراطوری ها قدیم اروپا سلطه شان را بر این سه شهر و شهرهای دیگر ایتالیا تحمیل کردند. شهرهای سه گانه ایتالیا تمام ملزومات ضروری برای سرمایه داری را فراهم کردند.

این شهرها انباشت سرمایه، بانک ها، شرکت ها، سیستم اعتبار و برگه های پس انداز، به عنوان ابزار مالی تعبیه کردند؛ آنها شبکه تجاری برای فواصل کوتاه و بلند، ورده های صنعتگران و هنرمندان را ایجاد کردند. بدین ترتیب، توانستند تمام اقلام صنعتی آن زمان را تولید کنند. این شهرها تجارب جمهوری ها، امپراطوری ها، مذهب و فرق گوناگون را در اختیار داشتند. در حقیقت، شبه جزیره ایتالیا در دوره ۱۶۰۰-۱۳۰۰ بعد از میلاد، آزمایشگاه اولیه شد، برای آنچه بزودی میرفت در اروپا پدیدار شود. همچنین، ایتالیا مسکن رنسانس بود. بدون شک، میراث تاریخی و روابط شرق با شبه جزیره ایتالیا در ظهور این دستاوردها بخشا تاثیر داشت. انباشت شرق از راه انحصارات تجاری شهری عموما با ونیز، جنوا و فلورانس و چند شهر دیگر اروپا به شبه جزیره ایتالیا کانالیزه شد. از همه مهمتر، برای اولیه بار در تاریخ، سرزمین وسیعی برای انباشت سرمایه بواسطه تحرک در شهرهای اروپا با پیشتازی شهرهای ایتالیا توسعه یافتند، و تجار ایتالیایی رامی شد در همه شهرهای اروپا رویت کرد. در حالیکه کلیسای کاتولیک تا آن زمان پایه تمدن را ریخته بود، رنسانس پیشگام قطعی و بدون ابهام را آماده کرد.

تعداد لیل اینکه، چرا ایتالیا نتوانست گام به سوی انگلستان یا هلند دیگری بردارد، موقعیت جغرافیایی اش بود. ناسازوارانه، همان جغرافیایی که رهبریت سرمایه داری شهری را بوجود آورد، همچنین سرمایه داری شهری را به لبه پیروزی در مرزهای جغرافیایی شبه جزیره سوق داد، ولی نتوانست دینامیسم لازم برای پیروزی نهایی را مهیا کند. دلیل اش پرواضح است: برای اینکه ایتالیا موقعیت انگلستان بعدی را کسب کند، نیاز به این داشت که اسپانیا، اطریش و فرانسه را شکست داده و سیررم به سوی امپراطوری را تکرار کند، تا ایتالیا را بر بنیاد اجتماعی-اقتصادی سرمایه داری به دومین امپراطوری جهان بعد از رم ارتقا دهد. روشن است که، چرا اسپانیا، فرانسه و اطریش شهرهای ایتالیا را محاصره کردند، این شهرها مالا با وحدت اجتماعی-اقتصادی قوی تر ممکن بود اول به اروپا و در ادامه اش به جهان گسترش یابد. این به معنای پایان آروزی دستیابی به امپراطوی ها از جانب سه قدرت اروپا بود. شهرهای ایتالیا تمام ملزومات ضروری، مهمتر از همه سرمایه را داشتند. ناتوانی اینها در به سرانجام رساندن این پیروزی، بداقبالی عظیمی برای آنها بود و در بعد ملی وحدت ایتالیا را برای بیش از سه قرن پس انداخت.

به نظر من، این حقیقت که آنها کسب موقعیت امپراطوری دوم رم را از دست دادند بخاطر موقعیت جغرافیایی بود. رم اول نیز به سختی از حمله هانیبال (سردار کارتاژ، مراد) نجات یافت، این زمانی بود که فنیقی هاراه طولانی از شمال آفریقا را طی کرده و به رم رسیدند. اکنون، مهاجمین سه گانه چهل برابر قدرت منابع هانیبال را داشتند و سه شهر سرمایه داری ایتالیا محتوم به شکست شدند. تنها بخت آنها شاید از طریق شمشیر مذهب، شیوه ای که اسلام عرب ها از آن با موفقیت برای سلطه بر تمام خاورمیانه استفاده کردند. اگر بجای مسیحیت، اسلام در رم قدرت داشت، و یا مسیحیت کاتولیک مذهب و سیاست اش را از طریق قدرت شمشیر بیست می داد، مادیای دیگری داشتیم. در این خصوص، تنها می توان گمانه زنی کرد. اگر مسیحیت نبود، رم چه سرنوشتی داشت؟ جالب تر اینکه، اگر سلطان محمد دوم به فراخوان پاپ توجه می کرد و به یک سلطان مسیحی دگرگون می شد؟ من می دانم که تاریخ محل گمانه زنی نیست، ولی، این عجیب نیست که رویدادهای تاریخی با خود شق های گوناگونی را حمل کنند.

آنچه را که شهرهای ایتالیا تحصیل نکردند، آمستردام و لندن تا پایان قرن شانزدهم دست یافته و پیروز شدند. تحقیقات گسترده ای انجام شده تا ثابت کنند چرا پیروزی قطعی سرمایه داری در دوشهر لندن و آمستردام به ثمر رسید. من در این زمینه تامل نخواهم کرد، و تنها خلاصه وارفهرست دلایل زیر را برمی شمارم:

۱. این دوشهر در جغرافیای شمال-غربی اروپا قرار داشتند، و به این سبب، تمدن های قدیمی به اقیانوس اطلس دیر و در مرحله ضعیف فرارسیدند.

۲. سه قدرت مهم اروپا، پادشاهی های فرانسه، اسپانیا و اطریش برای سلطه بر اروپا باهمدیگر در جنگ و کشمکش بودند.

۳. قدرت های اروپا انگلستان و هلند را تصور نمی کردند به اندازه شهر های ایتالیا خطرناک باشند، از اینرو، به این کشورها متحد و با نیروی کافی حمله نکردند.

۴. انگلستان و هلند رهبری گسترش اصلاح مذهب کاتولیک را در شمال اروپا پیش بردند.

۵. موقعیت جغرافیائی هر دو کشور در ساحل اقیانوس اطلس امتیازی بود برای تجارت در مسافت های کوتاه و بلند.

۶. هر دو کشور تمام فرهنگ مادی و غیر مادی شهر های اروپا را جذب کردند.

۷. فنودالیزم در این نواحی هم بلحاظ مادی و هم غیر مادی ضعیف بود.

۸. یک فنودالیزم قوی مانع توسعه سرمایه داری، حمل و نقل، کشاورزی و صنعت هرگز در این مناطق پدیدار نشد. از طرف دیگر، شاید تمدن برای اولین بار در اینجا با خصلت های سرمایه داری روی داد.

مامی توایم فهرست بالا را بسط دهیم، ولی، تمام دلایل بر شمرده با موقعیت جغرافیائی هر دو شهر لندن و آمستردام ارتباط دارند. شرایط جنواستراتژیک و جنوسیاسی این دوشهر مناسب ترین موقعیت را ارائه دادند؛ این موقعیت در ترکیب با شرایط اجتماعی در این مکان هایپروزی را ممکن ساخت.

یکی از مهم ترین اکتشافات دانش انسان شناسی این است که، تا پیش از دوران یخبندان آفریقانتش برجسته ای در تحول انسان ایفا کرد. بهر و، بخاطر تغییرات اقلیمی و زمین شناسی، سپس، این نقش به دامنه های زیبای ناحیه تاروس-زیگروس منتقل گردید، جایی که عظیم ترین انقلاب بحث انگیز نوسنگی در تاریخ اتفاق افتاد. دامنه های کوهستان تاروس-زاگروس همه چیز لازم بر حسب ملزومات فرهنگ مادی و غیر مادی برای توسعه تمدن را تولید کرد. این منطقه نه تنهاغنی بود، بلکه، آب های دجله و فرات خاک بارور از دامنه کوه های تاروس- زاگروس را تا دلتای خلیج حمل می کردند. مردم از نواحی کوهستانی با استفاده از هنر قایق سازی و جهت یابی خود و تمام ارزش های فرهنگی شان را از طریق رودخانه های دجله و فرات به پائین عراق امروزی انتقال دادند. با آغازیدن اولین ماجراجوئی تمدن سازی، شهر های اریدو و اوروک از ترکیب ارزش های بالا بنیاد شدند. در سواحل رودخانه های مقدس تا کناره خلیج، جایی که آب ها به دریا می ریختند، فرهنگ توسعه و شکوفا گردید.

اوروک صرفاً نه یک فرهنگ انسانی دیگر، بلکه شروع یک معجزه جدید بود. ندای الهه اینانا، Inana، منشاء عمده حماسه ها، اشعار و ترانه هاست. این صدای فرهنگ شکوهمند است، صدای زیبا و ظریف زنی است که هنوز در صدای زشت و ناهنجار مرد مکار غرق نشده بود. فرهنگ شکوفای اوروک تخم هایش را در سراسر حیطه جغرافیایی پاشید، شهر هایی که بعد از دیگری جوانه زدند، و یک منطقه مدنی یا شهری بوجود آمد. مرد قوی و شاید متوجه شد منبع حقیقی انباشت در رشد محتمل تجارت بین شهر هاست. یک جریان فرهنگی مخالف با آنچه پیشتر زاده شده بود، پدیدار شد. بدین ترتیب، دوره ای شروع شد که در آن چشم انداز طبیعت نوسنگی در شهریت سازی محصور شد. غرق شدن صدای اینانا با صدای هر چه بلندتر مرد حیلہ گریز تا تاب این حقیقت بود که زن نفوذ اجتماعی اش را از دست داد. ۲۶

من در جغرافیای ماجراهای تمدن که بر پایه قدرت بود، غور نخواهم کرد. اجازه دهید فقط این را بگویم که تمدن هزاران کیلومتر از سواحل و زمین های ناهموار تا اقیانوس اطلس را پیمود و فرهنگ جدیدی را در سواحل آمستردام و لندن پشت سر گذاشت.

بدین ترتیب، فرهنگ مادی و غیر مادی که در سراسر دوران گذشته و تمام مکان های جغرافیائی گوناگون خلق شدند، اقتصاد سرمایه داری مدرن و دولت-ملت رازیر رهبری دوشهر شکل دادند. ولی، بخاطر داشته باشیم که فرهنگ نوسنگی بسیار دیر به این ناحیه فرارسید. ۲۷ این مطابقت دارد با مشاهدات عمومی در خصوص رابطه بین جغرافیا و فرهنگ و مشکل شکل دادن فرهنگ جدیدی در ناحیه ای با فرهنگ کهن ریشه دار. فرهنگ دیرینه به آسانی فرهنگ جدید را نمی پذیرد، این طبیعی است که فرهنگ باستانی از خود دفاع خواهد کرد. اما، زمانی که تخم فرهنگ نو در ناحیه ای افشاندن شود که هنوز فرهنگ قدیمی چندان ریشه نکرده است، آن منطقه جغرافیائی با تخم فرهنگ نوسبز خواهد شد؛ بسیار محتمل است که فرهنگ جدید ریشه های عمیق تولید کند. ۲۸

به این دلیل است که وقتی تخم اقتصاد سرمایه داری در شمال اروپا افشاندن شد، ناحیه ای که تمدن کهن نسبتاً کمتر ریشه کرده بود، فرهنگ جدید در اولین دو کشور دولت-ملت انگلستان و هلند سرمایه داری تازه تاسیس به خوبی ریشه کردند. این آخرین میراث فرهنگ اوروک

بود که از یک ساحل به ساحل دیگر منتقل گردید. حاملان میراث فرهنگ همیشه تجار بودند؛ همچنان که اغلب گفته می شود تجار مکان های پرسود را بومی کشند.

بنابراین، موقعیت جغرافیای دور در منطقه حاشیه ای که هرگز مراکز قدرت به آنها یورش نکرده بودند، در حقیقت امتیازی بود که فرصت های خوبی در اختیار این دو کشور قرار داد. آنها موقعیت برترشان را، با کسب تمام دستاوردهای شهرهای ایتالیا در خصوص سرمایه داری، مسیرهای دریانوردی راکستی های اسپانیا و پرتغال کشف کرده بودند، تقویت کردند. این یک فرایندی بود برای جذب کردن، و این پیشرفت ها را از آن خودشان کردند. جنگ بین قدرتهای بزرگ اروپا خطر مداخله خارجی را منتفی کرد. بلحاظ داخلی، بهره وری تولید اقتصاد جدید (بواسطه کار ارزان و مواد خام) برای زایش سرمایه داری موفق و پایدار در اواخر قرن شانزدهم، در این مکان جغرافیائی کافی بود.

گرچه، این دو قدرت با هم به نوعی اختلاف داشتند، ولی، از فرصت استفاده کرده و با اتحاد اقتصاد سرمایه داری جدید را به جهان گسترش دادند. نوآوری اقتصاد جدید منجر به بازسازی دولت و استحاله اش به یک نوع دولت پویا و موفق گردید. برتری اقتصادی این دو به برتری نظامی و سیاسی آنها منجر گردید. اکنون برای اولین بار انحصار تجاری (کمپانی های هند شرقی و غربی) در مشارکت با انحصار دولتی قدرت نیمه مستقلی کسب کردند. و سوداگران منقر تمدن سرمایه داری، که خود شان را در گوشه و کنار دور و تار یک جامعه پنهان کرده بودند، حالا کارگزار شدند و مشروعیت آنها زیر سؤال نرفت. پادشاهان و ملکه ها القاب لرد، سر... اشراف کهن را به آنها اعطا کردند. چونکه، دیگر شیر اوروک قادر نبود مانع گیل گمش (حماسه انتقال دوران مادر سالاری به پدر سالاری، مراد) شود، اینک قدرتی نیز وجود نداشت تا جلو آخرین وارثان گیل گمش، دزدان لندن و آمستردام، را بگیرد.

الهه اینانا، Inanna، اولین و قدرتمندترین حماسه ای بود که علیه انکی، Enki، پاسدار اریدو، Eridu، (اولین خدای مرد خودکامه و مودی مبارزه می کرد تا ۹۹ میس، Mace، هائی را که زن خلق کرده بود از انکی باز پس گیرد. ملکه های انگستان و هلند ظاهراً هر دو وارثان اینانا هستند، امروز شخصیت های سمبولیک، بازتاب سلطه ردالت مرد مکار خودکامه شدند. این در حقیقت، خلاصه تمام ماجراجویی های تمدن را پژواک می کند.

## مراد عظیمی

متن حاضر ترجمه از صص ۱۰۵-۹۴ کتاب بیانیه ای برای تمدن دموکراتیک جلد دوم (دستنوشته های زندان) عبدالله اوجالان.

## یادداشت نویسنده

۲۳- مفهوم مردحیله گرد اشاره به انکی خدای مکار در اسطوره سومری است. ساموئل نوح، اسطوره های انکی، خدای مکار (انتشارات دانشگاه نیورک: اکسفورد، ۱۹۸۹)

۲۴- در حقیقت، کار تازبا تحمل توافقاتی از طریق نیروی دریائی اش، توانست رم جوان را از تجارت در غرب دریای مدیترانه باز داشته و از تاسیس امپراطوری رم جلوگیری کند تا مستعمراتش به خطر نیفتند. ولی، در پایان دور اول جنگ های پونیک، Punic، (قبل از میلاد ۲۴۱ تا ۲۶۴) جمهوری رم با تصرف سیسیلی قدرت دریائی مسلط مدیترانه گردید.

۲۵- همیشه حضور زن در رم را افسون کرد، با درک زینوبیا، این سرراکشف کرد. رم تنها یک شهر نبود که همه راه ها به آن ختم می شد، تمام استعدادها، تمام پادشاهان و ملکه ها به رم رهنمون می شدند. شاید، جالب یا نیمی کمدی و نیمی فاجعه باشد که من نیز خودم در رم کنونی یافتم. شاید این نتیجه درس های سلطه گری حاضر باشد که از تاریخ گذشته یاد گرفت. اگر، من اسپار تاکوس، سن پل، گیوردانو برونو را بهتر می شناختم، بیشتر مواظب خود می شدم. اگر، فقط اتونوگرامشی را بهتر خوانده بودم. آئی، سوسیالیست ها! [ع.ا]

۲۶- در دوره های نخستین سومر، مصر، و هندوستان کهن، الوهیت با پیشوند زن بیان می شد، و صفات مردی تنها در دوران بعد ظاهر شدند. تمام خدایان زن یا الهه های قدرتمند نظیر ایشتر، Ishtar، دمتر، Demeter، و کیبل، eKybele، به دوران نخست تعلق دارند [ع.ا]. همچنین، نگاه کنید به دست نوشته های زندان از عبدالله اوجالان، ریشه های تمدن، بویژه بخش ۲ از فصل اول.

۲۷- زندگی کشاورزی حدود ۱۱۰۰۰ سال پیش در خاور میانه پدیدار شد. حدود ۵۰۰۰ پیش به اروپا رسید، پونتوس سکاگوندات آل، Pontus Skoglund et al، "منابع و میراث پیدائی کشاورزان و شکارچی حیوانات-جمع کننده گیاهان" دانش، ۴۶۹-۴۶۶ (۲۰۱۲ آوریل) ۶۰۸: ۳۳۶

۲۸- تنها منطقه ای که بطور کافی توسط فرهنگ تمدن های کهن اشغال نشد و از تحول به فرهنگ رادیکال جلوگیری کرد نوعی درونی شبه جزیره عربستان بود. این ناحیه با صحراهای از دیگر مناطق جدا شده بود. این خلاء جغرافیائی جغرافیای اجتماعی اسلام را شکل داد. اگر، بخاطر این موقعیت جغرافیائی نبود، اسلامی عروج نمی کرد [ع.ا].